



# ویل دورانت

ترجمه زین فنائیان

تاریخ مختصر تمدن



تاریخ مختصر تمدن، از دوران باستان تا سحرگاه عصر مدرن

## پیشگفتار

ویل دورانت، برندهٔ جایزهٔ پولیتزر، چهار سال پیش از مرگش کتابی را شروع کرد که آخرین کتاب وی نام گرفت. این پروژه از دل آرزویی برآمد که او با همسر و دخترش در میان گذاشت، مبنی بر اینکه خلاصه‌ای از تحسین‌شده‌ترین کتابش، تاریخ تمدن، ارائه دهد. در آن اثر - که جمع‌آوری‌اش پنجاه و اندی سال زمان برد - دورانت (به همراه همسرش آریل) به گردآوری نگاهی کلی و هم‌سسته به تاریخ بیش از ۱۱۰ قرن در ۱۱ جلد پرداخت.

دورانت کاملاً از تغییر روزافزون چشم‌انداز پیش‌رو در عصر ارتباطات و رسانه‌های جمعی آگاه بود. ضبط صوت، تلویزیون، و سینما هر یک برای جلب توجه مخاطبان مدرن در رقابت بودند. در سال ۱۹۳۵، وقتی اولین جلد از تاریخ تمدن به چاپ رسید، تنها رقیب ادبیات، تصاویر متحرک سینما و اختراع نوظهور رادیو بود. در ۱۹۷۷، اتل، دختر دورانت، به امید کثرت بخشیدن به مخاطبان آموزه‌های والدینش با استودیو پارامونت تماس گرفت تا سریالی بر اساس تاریخ تمدن بسازند و اخبار مساعدی از این استودیو دریافت کرد.

حتی چهرهٔ صنعت نشر در حال تغییر بود؛ مردمی که زمانی کتاب‌های حجیم‌تر را ترجیح می‌دادند، حال اطلاعات و سرگرمی‌هایی موجزتر می‌خواستند. عوام فرصت

کمتری داشتند که به کتاب‌های بزرگ اختصاص بدهند و آن‌ها را بیشتر به چشم انجام وظیفه‌ای ناخوشایند می‌دیدند تا لذتی بی‌شتاب. از آنجا که مخاطبان مدرن شکل‌های پربازده‌تری از سرگرمی و آموزش را می‌طلبیدند، ویل دورانت تصمیم گرفت یک رشته از «گفتارهای کوتاه» یا صحبت‌های رادیویی براساس شخصیت‌ها و اتفاقات تعیین‌کننده تاریخ بشر آماده کند.

دورانت از این ایده استقبال کرد و اتل ترتیبی داد که این برنامه‌ها ضبط شوند اما وی در نامه‌ای به دخترش به تاریخ ۷ مارس ۱۹۷۷ نگرانی‌اش را از عدم توانایی در به اتمام رساندن این مسئولیت، در ۹۴ سالگی، ابراز داشت:

حال که عاقلانه به این برنامه نگاه می‌کنم، می‌بینم که پاره‌ای اشتباهات ذهنی انجام داده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که تلاش و اجرای چنین برنامه‌ی جاه‌طلبانه‌ای - حتی با وجود کمک‌های آرل - فراتر از قابلیت‌های جسمی من است... احساس می‌کنم که عزرائیل بالاخره ما را پیدا کرده است چرا که کارت ویزیتش را بیش‌تر من جا گذاشته و این موضوع به شکل محو شدن برخی خاطرات و ضعف در راه رفتن و گرفتگی پاها، خود را نشان می‌دهد.

علایم فانی بودن زندگی غمگین نمی‌کنند اگر پیش از زمان مفید بودنم زنده بمانم بیشتر شرم‌منده خواهم بود. به هر حال، نباید بگذارم تو یا استودیو پارامونت پول و انرژی‌تان را صرف جاودانگی من کنید.

با این حال، دورانت فهرستی احتمالی از شخصیت‌های تاریخی که فکر می‌کرد موردعلاقه مخاطبان مدرن قرار گیرد تهیه کرد. این فهرست از کنفوسیوس<sup>۱</sup> تالی پو<sup>۲</sup> و از آبراهام لینکلن<sup>۳</sup> تا والت ویتمن<sup>۴</sup> را شامل می‌شد. اندیشه‌های وی نه تنها بسیار فراتر از یک اجرا پیش رفت، بلکه به فردی معمولی

### 1. Minitalks

۱. Confucius؛ مشهورترین فیلسوف، نظریه‌پرداز سیاسی و معلم چینی، ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح. (تمام پانویس‌های کتاب از مترجم است)
۲. Li po؛ شاعر چینی که در سال ۷۰۰ میلادی می‌زیسته است.
۳. Abraham Lincoln؛ نظریه‌پرداز و وکیل آمریکایی و شانزدهمین رئیس‌جمهور آمریکا.
۴. Walt Whitman؛ شاعر آمریکایی قرن نوزدهم.

نیز این امکان را بخشید که از دستاوردها و زندگی مردان و زنان بزرگ تاریخ، مستقیماً از زبان ویل و آریل دورانت، باخبر شود. حالا از طریق جادوی نوارهای ضبط صوت، هر کسی می‌تواند به دو تن از تحسین‌شده‌ترین مورخان آمریکا گوش بسپارد که مفاهیم اساسی تاریخ را تفسیر می‌کنند؛ شاخص‌ترین شعرا، هنرمندان، دولتمردان و فلاسفه‌ای که چشم‌انداز تاریخ بشری را هويت می‌بخشند. این نوارهای کاست در واقع کلاس‌های خصوصی با خانواده دورانت است که می‌توانید بارها و بارها در آن‌ها شرکت کنید؛ در واقع نوعی وسایل آموزش تاریخ، تا ابد، هستند که به نظر دورانت - و همچنین لرد بولینگبروک<sup>۱</sup> - «فلسفه‌ای است که از طریق مثال آموزش داده می‌شود». همچنان که دورانت نسبت به انجام این مسئولیت نرم می‌شد، بارقه‌ای از خلاقیت بر وی تابیدن گرفت که این دوره از زندگی‌اش را به یکی از خلاق‌ترین دوره‌های عمرش مبدل ساخت.

تا اوت سال بعد، او به همراه همسرش آریل، ۱۹ متن برای این برنامه نوشته بود و تعداد زیادی از آن‌ها را هم ضبط کرده بودند. در این زمان بود که وی دریافت با اعمال تغییراتی جزئی این متون می‌توانند به کتابی بسیار خواندنی مبدل شوند. او در ۲۵ اوت ۱۹۷۸ به دخترش نوشت:

ضمیمه مربوط به گفتار شماره ۱۸ را برای آینده نگه دار. من البته گفتار شماره ۳۰ را هم به پایان رساندم اما هنوز بازنگری آن تمام نشده است - که به جنبش اصلاحات کاتولیک‌ها، از ۱۵۱۷ تا ۱۵۶۳ در ۱۷ صفحه اختصاص خواهد داشت. از آنجا که قصد دارم این درس را به کتابی بدل سازم، به خودم اجازه دادم آن‌ها را کمی نسبت به نوشته‌های قبلی گسترش بدهم. آن‌ها در نهایت ۲۳ فصل خواهند بود.

شکی نیست که در نظر دورانت، این آخرین تلاش وی برای انتقال برداشت خود از تاریخ به مثابه فلسفه بود:

در نظر من تاریخ بخشی از فلسفه است. فلسفه تلاشی است برای به دست آوردن نگاهی واضح‌تر، نگاهی واضح‌تر از زندگی و حقیقت، وضوحی بیشتر که در نهایت برخورد شما را با بخش‌های

۱. Lord Bolingbroke؛ سیاستمدار، دولتمرد و نظریه‌پرداز سیاسی انگلیسی در قرن هجدهم.

مفاوت حقیقت یا زندگی تعیین می‌کند؛ برای مثال آیا شما را فهم‌تر یا بخشنده‌تر می‌سازد؟ بر این اساس، شما این وضوح را حداقل از دو طریق می‌توانید به دست آورید: راه اول از طریق علم؛ مطالعه علوم مختلف تمام جنبه‌های وقایع خارجی را در نظر شمارنگ می‌بخشد. اما شما همچنین می‌توانید این وضوح را از طریق مطالعه تاریخ، که در واقع مطالعه وقایع در زمان است، به جای مطالعه چیزها در فضا، به دست آورید. من راه اول را کنار گذاشتم چون احساس کردم این راه بیش از حد ریاضی‌وار و بیرونی است؛ و در مقابل نیروی حیاتی که در خود و دیگر اشیا در می‌یافتم بسیار غیر واقعی می‌نمود. تصمیم گرفتم تاریخ را بخوانم تا دریابم انسان چیست - چیزی که از طریق علم نمی‌توانستم بفهمم. در نتیجه، تاریخ تلاشی برای دستیابی به وضوح فلسفی از طریق مطالعه وقایع در طول زمان است. در نهایت با اجازه شما، من خود را فیلسوفی می‌دانم که تاریخ می‌نگارد.

با چنین اختتامی، دورانانت، فصولی از تاریخ تمدن را می‌بندند و مطالب کاملاً تازه‌ای برای فصولی جدید می‌یابید. کتاب به دست آمده معرفی فوق‌العاده‌ای بر تاریخ است تا اشتیاق خواننده را برای دنبال کردن قهرمانان مورد علاقه‌اش در داستان مفصل‌تر تاریخ تمدن تحریک نماید.

دورانانت تصمیم داشت کتاب را در ۲۲ فصل به پایان برساند اما قضا و قدر چنین مهلتی نداد. او ۲۱ فصل را پیش از آنکه همسرش آرل سکنه مغزی کند به پایان رساند و در اواخر ۱۹۸۱، خود نیز به علت مشکلات قلبی در بیمارستان بستری شد.

آرل، احتمالاً از ترس اینکه همسرش از بیمارستان بازنگردد، دست از غذا خوردن کشید. او در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۱ در هشتاد و سه سالگی از دنیا رفت. خانواده تصمیم گرفت که از رسیدن خبر فوت وی به این فیلسوف جلوگیری کند. او با همه این احوال، از عمل جراحی به سلامت بیرون آمده و در مسیر بهبود کامل بود. با همه تلاش‌های خانواده، بر اساس آنچه مونیکا میهل<sup>۱</sup>، نوه دورانانت، می‌گوید، ویل دورانانت این خبر را از طریق روزنامه یا اخبار تلویزیون دریافت. حقیقت هر چه بود، قلب ویل دورانانت در تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۸۱ در نود و شش سالگی از حرکت ایستاد.

با مرگ او، یادداشت‌های شخصی‌اش ناپدید شدند؛ بعضی از آن‌ها به اقوام رسید و بعضی به کلکسیونرها و موزه‌ها. در میان آن‌ها، این نسخه دست‌نویس از سه نقل مکان

و یک سیل جان سالم به در برده بود که من در سال ۲۰۰۱ و بیست سال پس از آنکه ویل دورانت به پایانش برده بود، به طور اتفاقی به آن برخوردیم.

یافتن آخرین دستخط یک برنده پولیتزر همانند ویل دورانت، به طور قطع اتفاق مهم ادبی به شمار می‌رود؛ نه تنها برای دوستداران نثر او بلکه برای دانشجویان فلسفه و تاریخ در سراسر دنیا، چرا که دورانت بسیار بیش از یک نویسنده مورد ستایش بود (او همچنین برنده مدال آزادی بود، که بالاترین جایزه دولت ایالات متحده است) او فیلسوفی بود که بیشتر در مسیر روشننگری تلاش کرد تا کسب شهرت. مردی بود عمیقاً بشری، با نثری خیره‌کننده و متقاعدکننده. او انسان را موجودی می‌دانست که اگر درست الهام داده شود می‌تواند به عظمت خدایان برسد. دورانت با نیچه هم عقیده بود که «فلسفه به طور کل همان تاریخ تحریف یافته است».

دورانت بهترین راه برای فهم مشکلات امروز را مطالعه گذشته می‌دانست، زیرا جایی است که می‌توان حقیقتاً طبیعت وجود انسان را دریافت. این دیدگاه و این فلسفه، همان چیزی است که از صفحات قهرمانان تاریخ ساطع می‌شود. این کتاب بسیاری از درس‌هایی را که دورانت معتقد بود تاریخ می‌تواند به ما بیاموزد - از دین گرفته تا سیاست، حتی مشکلات اجتماعی نظیر تضاد طبقاتی و مبارزاتی بسیار امروزی مانند سازگاری همجنس‌گرایان با محیط‌های نظامی - را دربر می‌گیرد. (برای مثال، حتماً تعجب خواهید کرد اگر با مطالعه تاریخ به این نکته برسید که هیچ کجا اشاره‌ای به این مسئله نشده که همجنس‌گرایان نمی‌توانند جنگجویانی شجاع و زبده باشند؛ برعکس همان طور که در فصل هشتم کتاب می‌گوید، سپاهیان تب‌نخت فرماندهی امپونونداس و آن ارتش سیصد نفره «عاشقان یونان»، همگی همجنس‌گرا بودند و همین گروه در نبرد لئوکترا راه را بر اسپارتان‌ها - قدرتمندترین ارتش تاریخ یونان باستان - بستند و به سلطه آن‌ها بر خاک یونان پایان دادند.

علاوه بر این، قهرمانان تاریخ، سیمایی شخصی‌تر و بی‌پرده‌تر از ویل دورانت را به ما می‌نمایاند.

شاید تاثیر سن و سال باشد، یا رهایی برآمده از شصت سال کار برجسته؛ هر چه باشد، به نظر می‌رسد که یک ویل دورانت جدید و شاداب در این کتاب، بدون هیچ

واهمه‌ای، با ما از مسائلی مانند جنسیت، سیاست، و دین - مباحثی که اکثر مورخان یا خجالت می‌کشند از آن‌ها حرف بزنند یا به اختصار از آن‌ها می‌گذرند - صحبت می‌کند. علاوه بر این، استفاده او از زاوی اول شخص در این کتاب، حالتی از وصیت‌نامه شخصی به موضوعاتی که هر یک معنایی عمیق برای وی دارند، می‌بخشد.

عملاً مایه اصلی همه نوشته‌های ویل دورانت این بود که تمدن از طریق اندیشه‌هایی برای پیشرفت بشر، توسعه یافته و قضاوت کارآمد بودن یا نبودن این ایده‌ها در دادگاه تاریخ، پیش‌تر انجام شده است - فقط کافی است که ما زمان بگذاریم و آن‌ها را فرا بگیریم. به جای آنکه ساعت‌ها وقت صرف کنیم و به مباحثات نظری در مورد مسائل فلسفی بپردازیم - مثلاً در مورد اینکه آیا درست است که ثروت در دست عده‌ای محدود باشد یا اینکه باید آن را به‌طور عادلانه بین مردم توزیع کرد. تاریخ بشر به ما نمونه‌هایی می‌دهد که آیا چنین کاری به سرانجامی مطلوب خواهد رسید یا فاجعه‌ای تمام‌عیار را رقم خواهد زد.

آخرین کتاب ویل دورانت صرفاً مجموعه‌ای از زمان‌ها، اشخاص و رویدادها نیست - همچنان که تنها خلاصه‌ای از شاهکار وی تاریخ تمدن هم نیست، بلکه درس‌هایی است که از پیشینیان به نسل‌های آینده رسیده است تا از آن عبرت بگیرند و منتفع شوند. همانند سوراخ کلیدی است که می‌توانیم از طریق آن تجسس کنیم، به قول دورانت: «این کتاب مانند شهری آسمانی یا کشوری ذهنی است که در آن هزاران قدیس، دولتمرد، مخترع، دانشمند، شاعر، نقاش، موسیقیدان، عاشق و فیلسوف هنوز در حال زیستن، صحبت کردن، تدریس و طراحی و خواندن هستند»

قهرمانان تاریخ آخرین وصیت ویل دورانت است برای استفاده از مواهب آن «کشور ذهنی» که او بسیار دوستش می‌داشت و اوقات بسیاری از زندگی‌اش را صرف آشکارسازی آن برای ما کرد. از طریق جادوی کلام وی، مرزهایش بر ما گشوده و ارواحمان به درون آن خوانده می‌شود تا برای مدتی با مردمی دیدار کنیم که مشتاق‌اند با ما قدم بزنند و قصه‌هایی از زندگی، عشق، جنگ، شعر و اندیشه بگویند و ما را به درکی بهتر از مدارا، خرد و عشقی عمیق‌تر به یک زندگی عمیق‌تر برسانند.

## فصل یکم تمدن چیست؟

تاریخ بشر بخشی از زیست‌شناسی است. انسان یکی از میلیون‌ها موجودات دیگر است و همانند همه آن‌ها درگیر تلاش برای نجات خویش و رقابت سازگارترها برای بقاست. تمامی دانش‌ها اعم از روان‌شناسی، فلسفه، قوانین و آرمان‌شهرها باید اول با این قوانین زیست‌شناسی کنار بیایند. وجود انسان را می‌توان تا یک میلیون سال پیش از مسیح ردیابی کرد. کشاورزی به بیش از ۲۵۰۰۰ سال پیش از مسیح باز نمی‌گردد. انسان چهل برابر بیش از آنکه به عنوان زارع زمین را خراش دهد و یکجا شبن شود، به عنوان شکارچی زیسته است. در آن ۹۷۵۰۰۰ سال، اساس طبیعت او برای به چالش کشیدن هر روزه تمدن شکل گرفته و به همان شکل باقی مانده است.

در عصر شکار، انسان به شدت و مشتاقانه حریص گشته است - که مجبور بوده باشد. منبع تغذیه او ناپایدار بود و وقتی طعمه‌اش را شکار می‌کرد، مجبور بود - حتی اگر نمی‌خواست - تا حد ظرفیت معده‌اش آن را درجا بخورد، چون لاشه به زودی فاسد می‌شد. در بیشتر مواقع، آن را با پختی ناچیز می‌خورد، به اندازه‌ای که ممکن است بگویید انسان در رستوران‌های امروزی که استیک سرو می‌کنند، به دوران شکارچی‌گری‌اش بازمی‌گردد. علاوه بر این، در آن یک میلیون سال، انسان مجبور بود



ستیزه‌جو باشد، مدام آماده جنگ برای غذا، همسر یا زندگی‌اش. اگر برایش امکان پذیر بود، بیش از یک همسر اختیار می‌کرد، زیرا شکار و جنگ کشنده و خطرناک بودند و تعداد زنان از مردان بیشتر بود، پس تا اینجای کار، طبیعت مرد را مجبور به چندهمسری می‌کرد. او دلیلی برای پیشگیری از بارداری نداشت چرا که فرزندان دارایی ارزشمندی در خانه و سپس در شکار بودند. به دلیل آنچه گفته شد، و علل دیگر، گلزگاری با محیط، ستیزه‌جویی و تمایل به برقراری رابطه جنسی، صفاتی هستند که از عصر شکار با او باقی ماندند.

این‌ها هنوز هم اساس خلقیات مرد را تشکیل می‌دهند. حتی در جهان متمدن هم وظیفه اصلی مرد این است که بیرون از خانه برای خانواده‌اش به دنبال غذا باشد، یا به دنبال چیزی که در موقع لزوم بتواند با غذا مبادله کند. مرد، با همه زیرکی‌اش، در واقع تابع زن است که بطنی است که نسل آینده را در خود پرورش می‌دهد.

احتمالاً این زن بود که کشاورزی را به وجود آورد و با این کار خشت اول تمدن را بنا نهاد. او جوانه زدن دانه‌هایی را که از میوه‌ها و درخت‌ها بر زمین می‌افتادند، دیده بود، پس به طور آزمایشی و با صبر بسیار، هنگامی که مرد برای شکار بیرون رفته بود، دانه‌ها را در اطراف غار یا کلبه کاشت. زمانی که از مایش او پاسخ مثبت داد، مرد نتیجه گرفت که اگر او و دیگر مردان متحد شوند و به طور گروهی از حمله‌های بیرونی ایمن گردند، او نیز می‌تواند در کار کشت و زرع به همسرش بپیوندد و به جای به خطر انداختن زندگی و منابع غذایی‌اش در قمار نامطمئن شکار و جابجایی‌های مکرر کولی‌وار، دست به کار درو شود.

با گذشت قرن‌ها، مرد خود را با خانه و زندگی یکجانشینی و فنی‌ها: زن، گوسفند، سگ، الاغ و خوک را رام ساخته بود، و حال، مرد را رام می‌نمود. مرد آخرین حیوان رام شده زن است که فقط تا قسمتی - و ناخواسته - متمدن گشته است. او آرام آرام از زن، قابلیت‌های اجتماعی شدن از جمله: عشق به خانواده، مهربانی، وقار، همکاری، فعالیت مشترک، را یاد می‌گیرد. حال صفاتی برجای می‌مانند که به نفع کل گروه باشد. بنابراین، به نظر من، این زمان آغاز تمدن، و به زبان دیگر، سرآغاز شهروندان متمدن است. اما اکنون جنگی عمیق و ادامه‌دار بین طبیعت و تمدن - بین غرایز فردگرایانه

ویل دورانت چهار سال پیش از مرگش کتابی را شروع کرد که آخرین کتاب وی نام گرفت. این پروژه از دل آرزویی برآمد که او با همسر و دخترش در میان گذاشت؛ اینکه خلاصه‌ای از تحسین‌شده‌ترین کتابش (تاریخ تمدن) ارائه دهد.

دورانت بهترین راه برای فهم مشکلات امروز را مطالعه گذشته می‌دانست، جایی که می‌توان حقیقتاً طبیعت وجود انسان را دریافت. این دیدگاه، همان چیزی است که از صفحات «قهرمانان تاریخ» ساطع می‌شود. در این کتاب به نظر می‌رسد یک ویل دورانت جدید و شاداب، بدون هیچ واژه‌های، با ما از مسائلی مانند جنسیت، سیاست و دین صحبت می‌کند.



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه



ISBN 978-600-253-377-7  
9 786002 533777